

## آینده جهان از پنجره داووس ۲۰۱۵

دکتر سریع القلم:

مجمع جهانی اقتصاد که اوایل بهمن ماه در داووس سوئیس برگزار شد با تمرکز بر چهار محور اصلی به ارزیابی سمت و سوی آینده جهان پرداخت. تداوم رشد و ایجاد ثبات در اقتصادهای ملی و منطقه‌ای، افزایش همکاری‌ها در سایه بحران‌ها، افزایش امنیت در جوامع و روش‌های نوآوری در صنعت، چهار محور طراحی شده نشست ۲۰۱۵ بود. ۳۴۰ میزگرد و سخنرانی تخصصی در ۶ روز به این موضوعات اختصاص یافت. دکتر محمود سریع القلم، نظریه‌پرداز توسعه و یکی از معدود ایرانی‌هایی که ۱۶ سال پیپی در این نشست شرکت کرده است در گفت‌وگویی چارچوب مباحث مطرح شده را تشریح کرد. به گفته این صاحب‌نظر ایرانی، «لیدر شیپ» به معنای توان اجماع‌سازی، نیروی کار متخصص، امنیت غذایی، خشکسالی و آلودگی‌های محیط‌زیستی از جمله پنج چالش اصلی جهان آینده محسوب می‌شوند. البته در کنار این چالش‌ها، مجمع جهانی اقتصاد یک پرسش بسیار مهم را نیز بررسی کرد. ثروت جهانی در حال افزایش است؛ آیا این رشد ثروت توزیع می‌شود؟ سریع القلم می‌گوید: آمارهای داووس ۲۰۱۵ نشان می‌داد کمتر از ۹ درصد از جمعیت جهان بیش از ۸۳ درصد ثروت جهان را در اختیار دارند. این چهره ارشد دانشگاهی ایران در کنار تشریح مباحث مطرح شده در داووس راهکارهای عبور از این مخاطرات را نیز توضیح داد.

### چالش‌های جهان آینده

دکتر سریع القلم تنها ایرانی است که ۱۶ سال پیپی در اجلاس مجمع جهانی اقتصاد در داووس سوئیس شرکت کرده؛ جایی که معتقد است «محل تصمیم‌گیری نیست بلکه کانون یادگیری و اثرگذاری است». سوگاتش از داووس ۲۰۱۵ با ۳۴۰ میزگرد و سخنرانی تخصصی در ۶ روز، آمار و اطلاعاتی از تنور درآمدی از شهری است که با دمای گاه ۱۵ درجه زیر صفر، میزبان ۲۵۰۰ نفر از ۱۴۰ کشور جهان بود. محمود سریع القلم، استاد دانشگاه شهید بهشتی، سال قبل که از داووس برگشت گفت که جهان را نه در حال انحطاط که «در حال انتقال بزرگ» می‌بیند: «شهروندان در اکثر کشورهای دنیا که شامل آفریقا هم می‌شود، امروز از زندگی بهتری برخوردار هستند.» جهانی که او سال قبل پس از بازگشت از داووس توصیف کرد طبقه متوسط‌اش در اروپا و آمریکای شمالی رو به کاهش و در آسیا و آمریکای لاتین به سمت افزایش می‌رفت. آمارهایی که توزیع ثروت جهانی در سال ۲۰۱۵ نشان می‌دهد کماکان همان روند ادامه دارد. استنباط یکسان سریع القلم از دو اجلاس اخیر داووس این است که منطقه‌گرایی در حال جایگزینی با جهانی شدن است. سریع القلم از قفل‌شدگی کشورهای منطقه به هم گفت که اتصالات به قدرت‌های بزرگ را به لحاظ وابستگی‌های سیاسی و امنیتی کم می‌کند. نویسنده کتاب «عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران»، جهت‌گیری‌ها، چالش‌ها، مخاطرات و پیشنهادها را برشمرد و گفت اولین

چالش مهم جهانی مساله لیدرشیپ است؛ کسی که قدرت اجماع داشته باشد و اگر حتی با مسائل امنیتی روبه‌روست اما باید بتواند هنرمندانه نرخ رشد اقتصادی را حفظ کند. داووس ۲۰۱۵ به روایت سریع‌القلم، تصویری است از جهانی که از ۳ تا ۹ دهه آینده با آن مواجهیم؛ جهانی که باید از توزیع ناعادلانه ثروت تا کمبود آب را تاب بیاورد.

امسال موضوع ایران در هیچ کدام از نشست‌های اجلاس داووس مطرح نشد؟ هیچ میزگردی در مورد ایران برگزار نشد، هیچ بحث مستقلی در مورد ایران نبود، مگر در میزگردهای کلی‌تری که به مسائل امنیت بین‌الملل، نفت و رقابت‌های ژئوپلیتیک می‌پرداخت، بعضاً از سوی حضار، پرسش‌هایی در مورد ایران مطرح شد. البته به‌طور کلی درباره منطقه خاورمیانه نسبت به سال‌های گذشته میزگردهای بسیار کمتری برگزار شد. کم‌اینکه تقریباً از روز سوم اجلاس، بسیاری از رهبران و سیاستمداران عربی، داووس را برای شرکت در مراسم ترحیم ملک عبدالله پادشاه عربستان ترک کردند و میزگردهایی که برای بررسی مسائل خاورمیانه طراحی شده بود همگی لغو شد.

مطرح نشدن موضوع ایران احتمالاً متأثر از عدم حضور آقای روحانی در داووس بوده است. اگر رئیس‌جمهور در این اجلاس حاضر می‌شد، شاید دیدارها یا جلساتی به موضوع ایران اختصاص پیدا می‌کرد. دلیل اصلی‌اش این است که داووس، یک اجلاس اقتصادی است و شرکت‌ها و موسسات حاضر در این اجلاس نگاهشان به ایران به عنوان یک فرصت سرمایه‌گذاری است. از سال گذشته همه در انتظار بودند که مذاکرات هسته‌ای به یک توافق پایدار و جامع برسد، تا تحریم‌ها لغو شود و شرکت‌ها و موسسات بتوانند در ایران سرمایه‌گذاری کنند. من فکر می‌کنم علاقه به حضور در اقتصاد و صنعت ایران به شدت وجود دارد، چه از سوی اروپایی‌ها و چه از سوی آسیایی‌ها. ولی مانع بزرگ، تحریم‌هایی است که وجود دارد، و همه این مسائل تابع این است که مذاکرات هسته‌ای به یک توافق جامع برسد و به تدریج تحریم‌ها تقلیل یابند و فضای سرمایه‌گذاری و تعامل اقتصادی بین ایران و دنیای خارج تسهیل شود.

در یکی از نشست‌های داووس گفته شد که سال قبل نه حرفی از داعش بود و نه اوکراین ولی امسال این دو موضوع دیگر مباحث این اجلاس را تحت‌الشعاع قرار داده بود. به عبارتی هر سال پدیده‌هایی مطرح می‌شود که هیچ نشانی از آنها در اجلاس قبلی نبوده و حتی پیش‌بینی هم نشده، اما به فاصله یک سال به عنوان یکی از تهدیدهای اقتصاد جهان در کانون توجه قرار می‌گیرد.

**با توجه به اینکه عنوان اجلاس امسال داووس «زمینه جدید جهانی» بود، چه محورهایی در آن مورد بحث و همفکری قرار گرفت؟**

امسال اجلاس داووس حول چهار محور طراحی و برنامه‌ریزی شده بود:

۱- تداوم رشد و ایجاد ثبات در اقتصادهای ملی و منطقه‌ای،

۲- افزایش همکاری در سایه بحران‌های متعدد منطقه‌ای و بین‌المللی،

۳- افزایش امنیت در جوامع

۴- روش‌های افزایش نوآوری در صنعت.

امسال حدود ۳۴۰ میزگرد و سخنرانی تخصصی در شش روز برگزار شد که ۸۰ درصد آنها پیرامون مسائل اقتصادی بود، حدود ۱۰ درصد درباره مسائل سیاسی و ژئوپلیتیک و ۱۰ درصد هم شاید بیش از ۴۰ موضوع را دربر می‌گرفت. در یکی از میزگردها آخرین دستاوردهای چند محقق در رابطه با نابینایی مطرح شد و آنها پیش‌بینی می‌کردند که تا سال ۲۰۲۰ بتوان نابینایی را کاملاً درمان کرد تا بشر دیگر با این مشکل روبه‌رو نباشد. طیف مسائلی که در داووس مطرح می‌شود بسیار گسترده است، ضمن اینکه تمرکز بر مسائل اقتصادی است اما مباحثی درباره محیط زیست، وضعیت آب و هوا، مشکل آب، رقابت ژئوپلیتیک، آینده روابط ژاپن و چین، وضعیت آمریکای لاتین، افراطی‌گری، نقش سازمان‌های غیردولتی در سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی هم از جمله عناوینی هستند که در نشست‌ها مطرح شد. اما در اجلاس امسال یک موضوع بسیار برجسته بود و آن اینکه همه کشورها به درجات بسیار بالاتری از همکاری و هماهنگی نیاز دارند و گفته می‌شد که بعد از سال‌ها گفت‌وگو و مذاکره و هماهنگی، چین و آمریکا موافقت کردند تا سال ۲۰۳۰، معادل ۳۰ درصد از میزان گازهای گلخانه‌ای را در جو زمین کاهش دهند و این نشان‌دهنده همکاری دو قدرت صنعتی جهان است. چه در سطح مسائل منطقه‌ای و چه در مسائل بین‌المللی، واژه‌های همکاری، هماهنگی، تفاهم و نظرخواهی متقابل به‌طور متناوب مطرح می‌شد. طبق یک ارزیابی که در داووس مطرح بود، گفته شد که امروز بالاترین میزان همکاری در سطح جهانی در بین کشورهای آسیایی وجود دارد و کمترین همکاری در منطقه خاورمیانه است که در آن اوج قطبی شدن فکر، عمل، اندیشه، سیاست و جریان‌های اجتماعی وجود دارد. منطقه آسیا بهترین عملکرد اقتصادی را در دنیا دارد و بیشترین همکاری بین دولت‌ها، شرکت‌ها و سازمان‌های غیردولتی در آن قابل مشاهده است. مثلاً در منطقه «آسه‌آن» که ۱۰ کشور در آن عضو هستند و حدود ۶۲۰ میلیون نفر جمعیت را دربر می‌گیرد، حداقل نرخ رشد اقتصادی ۵ درصد است و از طریق ایجاد راه‌آهن و جاده، سرمایه‌گذاری‌های وسیعی شده که این کشورها به همدیگر قفل شوند و رفت‌وآمد شهروندان به راحتی امکان‌پذیر باشد. در عین حال اوج رقابت بین کشورها در منطقه آسه‌آن در جریان است. در مجموع روسای سازمان‌های مالی بین‌المللی مانند آی‌ام‌اف (IMF) و بانک جهانی و روسای دولت‌ها مانند خانم آنگلا مرکل صدراعظم آلمان یا فرانسوا اولاند، رئیس‌جمهور فرانسه که دو شخصیت برجسته اجلاس امسال داووس بودند بر هماهنگی، همکاری و نزدیک کردن دیدگاه‌ها و ایجاد تفاهم بین دولت‌ها و سازمان‌های تصمیم‌گیرنده تاکید فراوان داشتند.

در غرب آسیا و منطقه خاورمیانه گویا مسیر متفاوتی با شرق این قاره از نظر همکاری طی می‌شود. بله، کاملاً روشن است. سال گذشته در اجلاس داووس گفته می‌شد اختلافات سرزمینی بین دو کشور چین و ژاپن احتمال دارد به درگیری‌های نظامی بینجامد اما اکثر تحلیلگران معتقد بودند که این اتفاق نمی‌افتد، به این دلیل که وقتی اولویت نخست کشورها رشد و توسعه اقتصادی است، در اختلافات امنیتی، مرزی و سیاسی راحت‌تر با یکدیگر به توافق می‌رسند. با اینکه چین الان یک قدرت جهانی است و در آسیا جایگاه مهمی برای خودش در تامین امنیت قائل است اما همکاری اقتصادی را به آن اولویت می‌دهد. در شرق آسیا به‌رغم اختلافات سرزمینی، مرزی و تاریخی که وجود دارد، اهمیت روابط اقتصادی به قدری برجسته است که تمام اختلافات دیگر را به حاشیه می‌راند. اما در خاورمیانه و غرب آسیا توسعه اقتصادی اولویت کشورها نیست. ترکیه تنها کشور منطقه است که رشد و توسعه اقتصادی برای آن مهم و تعیین‌کننده است. دیگر کشورها به دنبال جایگاه، شأن، موقعیت، نفوذ و حضور هستند و به همین دلیل رقابت ژئوپلیتیک در منطقه خاورمیانه و رقابت سیاسی و امنیتی بین کشورها به مراتب اهمیت بیشتری دارد تا رشد و توسعه اقتصادی. کما اینکه میزان تجارت میان کشورهای خاورمیانه فقط شش درصد کل تجارت آنهاست و ۹۴ درصد روابط اقتصادی آنها با کشورهای بیرون از منطقه است. در حالی که ۴۰ تا ۸۵ درصد کل تجارت کشورهای آسیایی با چین است و این خود مفهومی را طرح می‌کند با عنوان «قفل شدن». وقتی که کشورها به لحاظ اقتصادی با همدیگر قفل شوند با یکدیگر همکاری سیاسی بیشتری خواهند کرد. لهستان حدود یک دهه خودش را در حوزه‌هایی مانند صنعت، فناوری، دانشگاه و حتی بهره‌گیری از نظام حزبی و یادگیری نحوه تعامل سیاسی به آلمان قفل کرده است و الان یکی از موفق‌ترین کشورهای شرق اروپا با نرخ رشد اقتصادی ۴/۵ درصد است به طوری که اتحادیه اروپا قصد دارد در ۱۰ سال آینده ۴۰ میلیارد یورو در زیرساخت‌های عمرانی لهستان سرمایه‌گذاری کند؛ کشوری که جمعیت آن حدود ۴۰ میلیون نفر است و تمام شاخص‌های توسعه آن هر سال بهتر می‌شود. لهستان یک تصمیم بزرگ استراتژیک گرفت و آن اینکه خود را به همسایه‌اش آلمان قفل کرد و بهره‌بردارای‌های بسیار گسترده‌ای از این ارتباط می‌کند. الان منطقه‌گرایی جای جهانی شدن را گرفته است، یعنی کشورها به منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کنند اولویت می‌دهند تا مسائل امنیتی خودشان را به حداقل برسانند و بیشتر بر رشد و توسعه اقتصادی تمرکز کنند. بازارهای مصرف و سرمایه و کار را به همدیگر قفل می‌کنند تا بتوانند به صلح پایدار برسند. مروری بر بودجه‌های نظامی کشورهای جهان شاخص خوبی برای ارزیابی این موضوع است؛ آمریکا سالانه ۶۴۰ میلیارد دلار هزینه نظامی می‌کند، چین ۱۸۸ میلیارد دلار، روسیه ۸۸ میلیارد دلار، عربستان ۶۷ میلیارد دلار، بعد از آنها چند کشور اروپایی مانند آلمان، فرانسه و انگلستان هستند. بعد از این کشورها، ارقام مربوط به بودجه‌های نظامی به شدت کاهش می‌یابد و کشورها با قفل کردن اقتصاد خود به همسایگان‌شان، پرداختن به نظامی‌گری و هزینه‌های گزاف نظامی را غیرضروری می‌دانند. دو نمونه بارز آن یکی آسه‌آن در آسیاست که دارای بالاترین نرخ رشد اقتصادی است و دیگری آمریکای لاتین که در آن کشورها در حال لغو ویزا در منطقه هستند و اقتصادشان را به همدیگر قفل می‌کنند تا درهای بازار کار و سرمایه را به روی یکدیگر باز کنند. مزیت بسیار مهم آمریکای لاتین این است که دارای یک زبان مشترک هستند که این باعث می‌شود از نظر فعالیت اقتصادی و بازاریابی

فرصت‌های بسیار گسترده‌ای برای شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران و بانک‌ها فراهم شود و این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که چطور کشورها توانسته‌اند با پرداختن به رشد اقتصادی و قفل کردن خودشان به منطقه، ضرورت اتصالات سیاسی به قدرت‌های بزرگ را کم کنند.

## کاهش اتصالات سیاسی به قدرت‌های بزرگ چه فرصت‌هایی ایجاد می‌کند؟

یکی از مهم‌ترین فرصت‌هایی که ایجاد می‌کند تامین استقلال و امنیت ملی است. امروز کشورهایی مانند آرژانتین، شیلی، برزیل، مکزیک و حدود هفت، هشت کشور کوچک و متوسط آمریکای مرکزی وقتی با همدیگر همکاری می‌کنند، بین آنها ماجراجویی‌های امنیتی دیگر وجود ندارد و کسی به دنبال برتری طلبی به دیگری نیست. توانمندی‌های نظامی و سرزمینی و ژئوپلیتیکی این کشورها نسبتاً نزدیک به هم است و قفل شدن اقتصادی باعث می‌شود که سیاستمداران را به سمت نوعی همکاری و هماهنگی سوق دهد. در واقع همکاری‌های منطقه‌ای باعث می‌شود توجه به قدرت‌های بزرگ کمتر شود. اتصالات به قدرت‌های بزرگ به لحاظ وابستگی‌های سیاسی و امنیتی کم می‌شود و گرنه از نظر اقتصادی و ورود بازار، قدرت‌های بزرگ همچنان اهمیت دارند مثلاً الان بازار کفش آمریکا در اختیار برزیل است یا نیروی کار مکزیک در آمریکا نقش دارد و در معرض یادگیری‌های گسترده قرار گرفته و تا اندازه‌ای هم با فناوری آشنا شده است. مکزیک کشور نفتی غیراوپک است؛ ۲۰ سال پیش ۷۵ درصد صادرات مکزیک نفت بود اما امروز ۷۵ درصد صادرات آن، کالا و خدمات است. مکزیک یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های مخابراتی را در آمریکای لاتین دارد و سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در مخابرات کرده است. من فکر می‌کنم آشنایی با تحولات آسیا و آمریکای لاتین در کشور ما به شدت اندک است؛ ما تلقیاتی از آسیا و آمریکای لاتین داریم که از واقعیات بسیار دور هستند. به همین دلیل بسیار مفید است که ما بتوانیم این داده‌ها و تحولات جدید را مطالعه کنیم.

شما اشاره کردید که منطقه‌گرایی جای جهانی شدن را می‌گیرد و دو نمونه هم به عنوان مثال نام بردید، یکی آسه‌آن و دیگری آمریکای لاتین. اتحادیه اروپا نمونه دیگری است که این به هم پیوستگی یا قفل‌شدگی کشورها را به خوبی تبیین می‌کند؛ در حال حاضر آلمان به یونان کمک مالی می‌کند تا اقتصاد این کشور دچار فروپاشی نشود. پیش از برگزاری انتخابات پارلمانی، آنگلا مرکل صدراعظم آلمان از رای‌دهندگان یونانی خواست در منطقه یورو باقی بمانند، اما چپ‌گرایان مخالف سیاست‌های اقتصاد ریاضتی پیروز انتخابات شدند. بلافاصله در اسپانیا تظاهراتی در اعتراض به تدابیر ریاضتی دولت برگزار شد. پس این تفکر اتحادیه‌ای یا همکاری‌های درون منطقه‌ای در حال فراگیر شدن است. در خاورمیانه دو اتحادیه وجود دارد، سازمان اگو و شورای همکاری خلیج فارس. اما هیچ یک از این اتحادیه‌ها، کارایی نمونه‌های آسیایی، اروپایی و آمریکایی خود را ندارد. این بیشتر به دلیل قطبی شدن خاورمیانه و تلاش کشورها برای نفوذ و حضور بیشتر است یا عوامل ژئوپلیتیک و عدم تجانس منافع در آن دخیل است؟

خاورمیانه در دنیا از نظر مفهوم کشور-ملت (nation-state) ضعیف‌ترین منطقه است و اینکه اکثر درگیری‌های نظامی و قومی و جریانات افراطی در این منطقه رخ می‌دهد به این خاطر است که هنوز در بخش‌های مهمی از خاورمیانه حکومت‌های ملی شکل نگرفته است. در سال ۲۰۰۷، ۲۸ گروه جهادی در منطقه خاورمیانه وجود داشت اما الان این رقم به ۴۹ گروه رسیده است. در سال ۲۰۰۶، این گروه‌ها ۱۰۰ حمله انجام دادند که در سال گذشته به ۹۵۰ حمله افزایش یافت. در مجموع سال گذشته ۱۸ هزار نفر در اثر حملات تروریستی جان خود را از دست دادند. اتفاقاً تعداد کشته‌شدگان غربی به شدت در حال کاهش است و بیشتر تلفات از مردم منطقه است. هنوز برای کشورهای خاورمیانه موضوع نفوذ و حضور در سطح منطقه اولویت دارد و بازی سیاسی در منطقه، بازی با حاصل جمع صفر است. واژگانی مانند ائتلاف، همکاری، هماهنگی، نزدیک شدن اهداف به همدیگر در این منطقه بسیار غریب هستند و به همین دلیل حتی اگر به صورت صوری سازمان‌ها و اتحادیه‌ها یا روابط عادی دیپلماتیک وجود دارد اما تقریباً می‌شود گفت که کشورهای مهم منطقه به دنبال دستور کار مستقل خودشان هستند که در بسیاری موارد با همدیگر تضاد و درگیری پیدا می‌کند. کشورهای منطقه به دنبال ایجاد حریم هستند تا نفوذ خودشان را تثبیت کنند و انواع جریان‌ها به وجود می‌آید تا این شأن و جایگاه کشورها در منطقه حفظ شود.

کشورهایی در منطقه هستند که از نظر تجارت و رشد و توسعه در جایگاه خوبی قرار دارند مانند امارات و کویت ولی به دلیل کوچک بودن و عدم شکل‌گیری حکومت‌های ملی در آنها نمی‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند و مجبورند خودشان را به یکی از قدرت‌های منطقه یا جهان متصل کنند تا حکومت‌شان تثبیت شود. برای درک چرایی این پدیده و عدم اتحادهای قدرتمند منطقه‌ای در خاورمیانه باید سراغ چه شاخصه‌هایی رفت؟ به نظر من در منطقه تنها کشوری که در آستانه شکوفایی و ظهور است، ترکیه است. در ترکیه انتقال مسالمت‌آمیز قدرت رخ می‌دهد و سال‌هاست که در آن خبری از کودتای نظامیان نیست. همانند برخی کشورهای عربی در آنجا یک خاندان قدرت ندارد. در کشورهای عربی خانواده‌ها هستند که حکومت می‌کنند. در شرق آسیا هم کره شمالی چنین نمونه‌ای است و در زمره حکومت‌های مطلقه قرار می‌گیرد. به‌واقع همین موضوع بهترین تصویر از پیوند بین نحوه حکمرانی و رشد و توسعه کشورهاست.

## **در اجلاس داووس امسال هم موضوع حکمرانی مورد توجه سخنرانان قرار گرفته بود. آنها از چه زاویه‌ای موضوع را بررسی می‌کردند؟**

در اجلاس داووس امسال به پنج چالش بنیادی جهان پرداخته شد. قبل از اینکه به داووس بروم جلسات آمادگی برای اجلاس سالانه مجمع جهانی اقتصاد تشکیل شده بود که امسال در دویی بود و حدود ۲۰۰ نفر در رشته‌های مختلف در بیش از ۳۰ کمیته مختلف به مدت چهار روز بحث کردند تا این دستور کار را مشخص کنند. درباره این پنج چالش جهانی به قدری بحث شد تا اینکه به چارچوب اولویتی رسید و اولین اولویت آن که از همه

مهم‌تر است درباره لیدرشپ (Leadership) بود. من معتقدم واژه Leadership ترجمه فارسی ندارد چون ما مثلاً برای management از ترجمه مدیریت استفاده می‌کنیم و گاهی Leadership را هم مدیریت معنا می‌کنند، در حالی که این واژگان، معانی خاصی در فرهنگ حکمرانی دارند. وقتی می‌گوییم management در حکمرانی یعنی یک نفر وظایفی را که روی کاغذ مشخص شده، به سرانجام می‌رساند. اما Leadership یعنی افرادی که در مسائل مختلف دارای یک بینش و افق دید هستند، برای اهدافی که مشخص می‌کنند ظرفیت ایجاد اجماع دارند. من نمی‌دانم چه واژه فارسی را در نظر بگیریم که همه اینها را یکجا جمع کند، در حالی که Leadership مفهومی جامع است. به هر حال در جلسات مختلفی مطرح شد که بزرگ‌ترین چالش جهانی در حکمرانی مساله Leadership است. در دوران قدیم حتی تا ۲۰ سال گذشته کسانی که تصمیم‌گیری می‌کردند دایره محدودتری داشتند اما امروز در جهان برای تصمیم‌گیری، هم تعدد آرا خیلی زیاد شده و هم تضاد آرا و اجماع‌سازی کار بسیار سختی است، این به معنای آن نیست که گروه‌ها و جریان‌ها با هم درگیرند بلکه به این معناست که منافع بسیار گسترده شده است. فرض کنید الان در کشوری مانند چین، حزب کمونیست با مرکزیت و استقلالی که دارد وقتی می‌خواهد در مسائل مختلف اقتصادی سیاستگذاری کند با جریان‌های مختلف لابی روبه‌رو است. گروهی هستند که علاقه‌مندند نرخ تورم اصلاً تغییر نکند، بعضی‌ها هستند که تورم به نفع‌شان است، بعضی‌ها هستند که می‌خواهند بازارهای سرمایه را محدودتر نگه دارند، بعضی‌ها می‌خواهند بازارهای سرمایه را باز کنند، برخی می‌خواهند از طریق مستغلات به ثروت برسند، برخی دیگر می‌خواهند از طریق تولید به ثروت برسند. به قدری گروه‌های ذی‌نفع اقتصادی و بعضاً مدنی و حتی سیاسی در کشورها زیاد شده‌اند که لیدرشپ باید بتواند همه منافع را در نظر گرفته و بر اساس منافع ملی تصمیم بگیرد و پیوستگی داشته باشد. به این معنا حکمرانی در دنیا بسیار کار مشکلی شده است امروز به این دلیل که جهان دیجیتالی شده است، حکومت‌ها مجبورند با شفافیت بیشتری تصمیم بگیرند و مصالح و منافع بسیاری از جریان‌ها و گروه‌ها را مد نظر قرار دهند. در این جهان با گردش آزاد اطلاعات، تصمیم‌گیری‌های غلط خودش را راحت‌تر نشان می‌دهد، ضمن اینکه باید در نظر داشته باشیم هنوز ۶۰ درصد مردم دنیا آنلاین نیستند ولی الان ۲/۵ میلیارد موبایل هوشمند در دنیا مصرف می‌شود که دو سال دیگر یعنی تا آخر سال ۲۰۱۶، این تعداد به ۴/۶ میلیارد موبایل هوشمند خواهد رسید و این اهمیت آبی‌تی و خدمات را در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ نشان می‌دهد که حکمرانی خوب و بد خودش را خیلی سریع در گوشی‌های موبایل نشان می‌دهد. همه در معرض این فضا قرار می‌گیرند و حتی حکومت‌های بسته‌ای مانند کره شمالی یا بعضی از حکومت‌هایی که در منطقه خاورمیانه هستند هم با گردش آزاد اطلاعات و دنیای دیجیتال مواجه خواهند شد که نشان‌دهنده این است که لیدرشپ خیلی حساس‌تر و دقیق‌تر شده و نیاز به مواد خام پیچیده دارد. لیدرشپ در گذشته بیشتر مبتنی بر جنبه‌های روحیه‌ای رهبران بود اما امروز به شدت با بینش و مواد خام، مشورت و به خصوص اجماع‌سازی روبه‌رو می‌شود. شما ببینید ژنرال دوگل در فرانسه دهه ۶۰ میلادی با چه روحیاتی تصمیم می‌گرفت و چه تلقی‌ای از فرانسه داشت و بیوگرافی‌هایی که در رابطه با او نوشته شده می‌گویند که در دفتر کارش یک تلفن داشت که کسی جرات نداشت به آن زنگ بزند و آن تلفن هیچ وقت زنگ نخورد، این به خاطر ابهتی بود که دوگل داشت و

می‌گفتند حتماً هر تصمیمی می‌گیرد به نفع منافع ملی فرانسه است. اما امروز آقای فرانسوا اولاند، رئیس‌جمهور فرانسه برای اینکه بتواند نیم درصد نرخ رشد اقتصادی به وجود بیاورد، چقدر باید با صنایع و جریان‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی و اتحادیه اروپا و نهادهای بین‌المللی مشورت کند تا بتواند به جمع‌بندی برسد. البته هرچقدر که اقتصادها مستقل از دخالت دولت باشند نقش تعیین‌کنندگی لیدرشیپ کمتر می‌شود. در اجلاس داووس امسال مطرح شد که اقتصاد آمریکا در سال ۲۰۱۵ بهبود پیدا خواهد کرد. در سال گذشته، ۲/۵ میلیون شغل در آمریکا ایجاد شد و نرخ بیکاری از ۷ درصد در ۱۸ ماه پیش الان به ۵/۶ درصد رسیده و اگر همین وضعیت تداوم یابد نرخ رشد آمریکا با ۲/۸ درصد در سال ۲۰۱۵ ادامه پیدا می‌کند و نرخ بیکاری در آمریکا احتمال دارد تا پایان دوره ریاست جمهوری باراک اوباما به چهار درصد برسد. الان اقتصاد آمریکا روند رو به جلویی دارد. نرخ رشد اقتصادی چین ۶/۸ درصد است، انگلستان ۳/۱ درصد، اروپا و ژاپن یک درصد و نرخ رشد جهانی ۳/۸ درصد. اینها تا اندازه‌ای اهمیت مساله لیدرشیپ را نشان می‌دهد. آمریکا به رغم اینکه به مسائل امنیتی اهمیت می‌دهد ولی با همکاری‌هایی که بین دولت ایالات متحده و کنگره و بخش خصوصی بوده، همچنان بازار کار آمریکا به روی کسانی که تخصص دارند، باز است. الان حدود ۶/۵ میلیون نفر در آمریکا با ویزای کار مشغول به فعالیت هستند و آمریکا در حوزه آی‌تی بهترین‌های چین، هند و کشورهای دیگر را با حقوق بسیار بالا جذب می‌کند. اگر کسی در آی‌تی تخصص پیدا کند از هر ملیتی باشد می‌تواند به راحتی در آمریکا کار پیدا کند چون آمریکا در قرن بیست و یکم مهم‌ترین مزیت خودش را در حوزه آی‌تی تعریف کرده است، به این دلیل که در حوزه تولید کالاهای مصرفی خیلی از کشورهای دیگر وارد بازارها شده‌اند و آن سهم سنتی آمریکا را گرفته‌اند. بنابراین لیدرشیپ به معنای توان اجماع‌سازی خیلی تعیین‌کننده است. کشوری مانند آمریکا گرچه تحت تاثیر مسائل امنیتی است اما این مانع از گسترش همکاری‌های اقتصادی با کشورهای دیگر نمی‌شود و به نظر من همین ویژگی را می‌شود در رابطه با ترکیه مطرح کرد، یعنی ترکیه با اینکه در حوزه سیاست خارجی خیلی فعال بوده و در مسائل مختلف عراق، سوریه، فلسطین، قفقاز و آسیای مرکزی صحنه‌گردان بوده اما اقتصاد ترکیه همچنان رشد کرده و در سال ۲۰۱۳ چهارمین مرکز توریسم جهان بعد از فرانسه، ایتالیا و اسپانیا بود و توانست ۳۶ میلیون نفر گردشگر جذب کند. یعنی لیدرشیپ در دنیا باید این ظرفیت را داشته باشد که اگر با مسائل امنیتی هم روبه‌روست ضمناً باید بتواند هنرمندانه نرخ رشد اقتصادی خودش را حفظ کند که نمونه‌های بارز آن در دنیای امروز چین و آمریکا هستند. هر دو با مسائل مختلف امنیتی چه در سطح بین‌المللی و چه منطقه‌ای مواجه هستند اما حوزه اقتصاد آنها نسبتاً موفق و مستقل عمل می‌کند. این وضعیت تا حدودی در حوزه عربی خلیج فارس هم دیده می‌شود. بسیاری از کشورها با مسائل مختلف منطقه‌ای روبه‌رو هستند، در اردن الان نزدیک به یک میلیون نفر آواره سوری وجود دارد، این کشور سالانه حدود نیم میلیارد دلار برای خدمات‌رسانی به این آوارگان از آمریکا کمک مالی دریافت می‌کند. مجموعه اعضای شورای همکاری خلیج فارس دو تریلیون دلار ذخایر ارزی دارند که سود سرمایه‌گذاری آنها در نقاط مختلف جهان سالانه حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار است و طبق قوانین آنها، این سرمایه‌گذاری‌ها نباید در کشورهای خودشان یا در منطقه خاورمیانه انجام شود بلکه باید خارج از منطقه سرمایه‌گذاری کنند. این کشورهای عربی با

توجه به جمعیت کم و سطح درآمد و کیفیت زندگی بسیار بالایی که امروز دارند، می‌توانند ۱۵۰ سال آینده خود را تضمین کنند. این تلقی سنتی که در کشور ما درباره کشورهای عربی است در بسیاری از موارد صحت ندارد. این کشورها در حوزه‌های مالی، سرمایه‌گذاری، جهت‌گیری‌های اقتصادی و نفتی، روابط اقتصادی بین‌المللی به شدت با مشورت‌های دقیق بین‌المللی تصمیم می‌گیرند. تصمیمی که عربستان سعودی برای کاهش قیمت نفت گرفت به نظر من عمدتاً ملاحظات و محاسبات اقتصادی داشت و هدف آن جلوگیری از ورود سرمایه‌گذاران بزرگ دنیا در تولید نفت ماسه‌ای (shale oil) به خصوص در آمریکا و در بعضی مناطق دیگر دنیا بود چنان که برای سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ معادل ۱/۱ تریلیون دلار پروژه‌های بزرگ نفتی که شامل نفت ماسه‌ای نیز می‌شود تعریف شده بود که الان عموماً متوقف شده‌اند. تولید نفت عربستان حدود سه الی چهار دلار در هر بشکه هزینه دارد اما هزینه تولید نفت در آمریکا حدود ۶۰ دلار است و سرمایه‌گذاری در صنعت نفت حداقل تا مدتی نامعلوم به تعویق افتاده و این باعث شده است که عربستان بتواند سهم خود در بازار را برای یک دوره پنج تا هشت‌ساله حفظ کند. اتفاقات بعدی ممکن است تحت تاثیر متغیرهای مختلف اقتصادی و سیاسی و ژئوپلیتیک منطقه‌ای و بین‌المللی باشد اما در اثر تصمیمی که عربستان گرفت و به نظر من با هماهنگی‌های بین‌المللی و با مقاصد اقتصادی بود، حدود ۱/۵ تا ۲ تریلیون دلار پول از صادرکنندگان نفت به واردکنندگان منتقل خواهد شد و این اثرات جدی در سرمایه‌گذاری در اشتغال و تولید به خصوص در مدارهای غربی و همچنین آسیایی ایجاد خواهد کرد، چون آسیا واردکننده جدی نفت است. مهم‌ترین چالش در کشورهای امروز این است که حوزه‌های تصمیم‌گیری سیاسی در آنها چقدر دانش جهانی دارند، چقدر متغیرهای مختلف را در ماتریس تصمیم‌گیری خودشان با دقت دخیل می‌کنند. در دنیای امروز به قدری متغیرها زیاد شده که بدون وارد کردن مشاوران بسیار برجسته و حتی شرکت‌های مشورتی بین‌المللی، عقلانیت در فرآیندهای تصمیم‌گیری بسیار محدود خواهد بود. دیگر آن تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌های سنتی که مسوولان یک کشور دور هم جمع بشوند و بعضاً با نگاه‌ها یا استنباط‌های سنتی بخواهند تصمیم بگیرند از میان رفته است؛ الان چینی‌ها، کره‌ای‌ها و کشورهای آسیایی هزینه‌های زیادی می‌کنند و از شرکت‌های بزرگ مشورتی دنیا نظر می‌خواهند، به آنها کار سفارش می‌دهند تا بتوانند دقیق‌تر و عمیق‌تر تصمیم‌گیری کنند.

معاون صندوق بین‌المللی پول هم در یکی از پنل‌های داووس گفته بود چینی‌ها ۵۰۰ میلیون گوشی هوشمند دارند و همین موضوع حکمرانی بین‌المللی را سخت کرده است. این چه تاثیری بر گزینش‌های ملی در کشورهایی می‌گذارد که فرآیندهای انتخابی دارند؟ یعنی در افکار عمومی کشورهایی که می‌توانند با فرآیند دموکراتیک حکمرانان‌شان را انتخاب کنند تغییری حاصل می‌شود که در گزینش‌های خود صرفاً به دنبال انتخاب رهبرانی مقتدر نباشند بلکه بتوانند رهبرانی انتخاب کنند که قدرت اجماع داشته باشند و اصولاً پارامتر اجماع بر اقتدار غلبه کند؟

فکر می‌کنم این روند حداقل در یکسری از کشورهای صنعتی و غربی همیشه وجود داشته و الان هم تشدید شده و این نوع تصمیم‌گیری تخصصی به کشورهای در حال ظهور هم منتقل شده است. مثلاً فرض کنید برزیل اگر می‌خواهد در چین سرمایه‌گذاری کند با چهار شرکت چینی که ظرفیت ارائه مشورت دارند، وارد مذاکره می‌شود و از آنها مشورت می‌گیرد و به آنها کار سفارش می‌دهد و از آنها نظرخواهی می‌کند. الان به قدری موضوع ملیت اهمیت خود را از دست داده که شرکت‌ها وقتی می‌خواهند تصمیم‌گیری کنند، می‌پرسند چه کسی در این رابطه دانش دارد. دیگر برایشان مهم نیست که آن شخص اهل کجاست، ملیت او چیست و به چه زبانی صحبت می‌کند و کجای دنیا زندگی می‌کند و برای همین هم هست وقتی استرالیا اخیراً با تهدیدات تروریستی روبه‌رو شد، دولت این کشور پس از آن از عده‌ای در کشورهای مختلف خاورمیانه از جمله مصر که افراد متخصص این جریان‌ها هستند، درخواست مقاله تحقیقی کرده چون می‌گوید من خود دانش کافی در شناخت این افراطی‌گری‌ها ندارم، پس باید از آنان که تخصص و علم آن را دارند بیاموزم. این را تعمیم بدهید به تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌هایی که در اروپا و آمریکا و حالا در خاورمیانه در کشورهای مثل امارات و قطر زیاد شده است. شرکت‌ها و موسساتی که بهترین‌ها را استخدام می‌کنند و اصطلاحاً چه در حوزه‌های اقتصادی و چه مالی و سیاسی و اجتماعی ارزیابی مخاطره می‌کنند (risk analysis). ترکیه هم الان مدتی است به این سیستم گرایش پیدا کرده است و با موسسات و شرکت‌ها و دانشگاه‌ها در ارتباط است و نظرخواهی می‌کند که چطور بهتر تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی کنند.

چالش بعدی که در داووس امسال مطرح شد، رشدی است که بتواند شغل هم ایجاد بکند. چالشی در سطح جهانی به وجود آمده که چون اتوماسیون و تولید دیجیتالی گسترده شده، نیاز به نیروی کار غیرتخصصی کمتر شده است. مثلاً شرکتی به نام اکولوس که سازنده همدست است، سال گذشته دو میلیارد دلار درآمد کسب کرد، کلاً این شرکت ۷۵ نفر کارمند دارد. این یک چالش ساختاری است که در نظام تولید و سرمایه‌داری جهانی به وجود آمده است که نتیجه پیشرفت تکنولوژی است. در عین حال در کشورهای غربی کسانی که تخصص داشته باشند به راحتی کار پیدا می‌کنند. ایرباس یک نوع هواپیما را در آتلانتای آمریکا می‌سازد که خیلی هم مورد انتقاد اتحادیه اروپا قرار گرفته است ولی شرکت خیلی روشن گفته چون در جنوب شرق آمریکا تعدادی دانشگاه مثل جورجیاتک هستند که بهترین مهندسان را در شمال آمریکا تربیت می‌کنند، شرکت سازنده هواپیما هم باید همان جایی برود که این مهندسان هستند. دیگر این مساله ملیت و اینکه کجا این کارخانه زده بشود هیچ‌کدام مطرح نیست، مساله کارآمدی و در دسترس بودن بازار سرمایه و نیروی کار مهم است که این کمک می‌کند به شرکت‌ها که تصمیم‌گیری بکنند. چرا دومی در خاورمیانه این اهمیت را پیدا کرده یا ترکیه با چنین رشدی مواجه شده است؟ به خاطر این است که ایجاد یک شرکت آسان است، فضای کسب‌وکار مهیاست، قوانین خیلی ساده مالیاتی دارد، قوانین روشن صادرات و واردات دارد، رفت و آمد به آنجا راحت است. همه اینها کمک می‌کند که شرکت‌ها خیلی سریع‌تر تصمیم بگیرند. بی‌دلیل نیست که کشوری مثل سنگاپور که مساحتش تقریباً اندازه شهر تهران است، ۲۳۰ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی دارد که ۶۰ درصد آن متعلق به های‌تک (فناوری

پیشرفته) است، به خاطر اینکه ساختاری ایجاد کرده که بهترین‌های آی تی را در منطقه آسیا جذب می‌کند و در آنجا کار و تولید می‌کند. چالش بعدی در این رابطه رقابت‌های استراتژیک است. برای من خیلی جذاب بود که وقتی تقسیم‌بندی کردند مشخص شد کمترین رقابت استراتژیک و ژئواستراتژیک در دنیا مربوط به آمریکای لاتین است، یعنی کشورهای این منطقه بهترین روابط را با همدیگر دارند. به خاطر بحران اوکراین در منطقه شرق اروپا میان روسیه و اروپا رقابت وجود دارد، میان چین و همسایگانش نیز رقابت‌هایی به وجود آمده است. اما حدود یک چهارم رقابت‌های ژئواستراتژیک و استراتژیک مربوط به منطقه خاورمیانه است، در حالی که آفریقا از مناطق نسبتاً امن دنیا محسوب می‌شود، جایی که زمینه کار و فعالیت در آن روزبه‌روز گسترش پیدا می‌کند، گرچه کند است اما در حال توسعه است. جمعیت آفریقا در سال ۲۰۵۰ یعنی ۳۵ سال آینده، از یک میلیارد و ۳۰ میلیون نفر فعلی به دو میلیارد نفر خواهد رسید. شما تصور کنید اگر ما به ۳۰ سال آینده ایران فکر کنیم با توجه به نزدیکی جغرافیایی‌ای که بین ایران و آفریقاست، چه زمینه‌های سرمایه‌گذاری و کار و فعالیتی برای کارآفرینان ایرانی در آفریقا وجود دارد.

## **پیش‌بینی‌های جمعیتی نیز در داووس مطرح شد که چه مناطقی دچار رشد جمعیتی خواهند شد و نمودار جمعیتی جهان در دهه‌های آتی چگونه خواهد بود؟**

پیش‌بینی درباره جمعیت جهان در داووس امسال بسیار جذاب بود. طبق آمار ارائه‌شده در سال ۲۱۰۰ میلادی، جمعیت غرب حدود ۱۰ درصد از جمعیت جهان خواهد بود.

کل غرب؟ بله، کل غرب و ۸۰ درصد جمعیت جهان در آسیا و آفریقا خواهد بود. این به نظر من می‌تواند خبر بسیار مهمی برای آینده اقتصاد ایران باشد. اگر بتوانیم طبق این دورنما برنامه‌ریزی کنیم، در ۳۰ سال آینده، ۵۰۰ میلیون نفر به طبقات متوسط در آسیا اضافه خواهد شد و به همین دلیل است که در داووس سه میزگرد در رابطه با تولید غذا و امنیت غذایی برگزار شد. تولید غذا در سطح جهانی موضوع بسیار مهمی است که در حال مکانیزه و حرفه‌ای شدن است. شرکت‌های آسیایی زیادی در آفریقا زمین خریده‌اند و مواد غذایی تولید می‌کنند. چون بسیاری از کشورهای آسیایی کوچک هستند ترجیح می‌دهند از زمینی که دارند بیشتر برای صنعت استفاده کنند و فعالیت کشاورزی هم زمین گسترده می‌خواهد؛ بنابراین شرکت‌های آسیایی در شرق آفریقا زمین خریده‌اند و با کارگر بسیار ارزان و کاشت غله نیازهای خودشان را تامین می‌کنند و بقیه را در بازارهای جهانی می‌فروشند. در حال حاضر عربستان سعودی از طریق بخش خصوصی برای تولید غذا در آفریقا و پاکستان سرمایه‌گذاری جدی کرده است، چون هم قرابت جغرافیایی دارد و روابط بسیار خوبی بین عربستان با کشورهای آفریقایی و پاکستان وجود دارد که نیروی کار ارزان و امکانات بسیار زیاد دارند و امنیت غذایی را تامین می‌کنند.

مساله بعدی در مورد چالش‌های جهانی، کمبود آب است که همه کشورها این را جزو موارد مهم برنامه‌ریزی‌های کلان و توجه به ساختارهای عمرانی برای تامین آب قلمداد کرده‌اند. من طی سال‌های اخیر به هیچ کنفرانس بین‌المللی نرفتم مگر اینکه در آن حداقل ۲۰ درصد از مسائل و چالش‌ها به آب و محیط زیست مربوط نباشد. کشورها سرمایه‌گذاری‌های جدی می‌کنند، بعضی کشورها دیر وارد این جریان شدند ولی الان تقریباً همه کشورها برایشان جدی شده است.

طبق پیش‌بینی‌ها تا سال ۲۰۵۰ خشکسالی در ایران ۱۱ برابر شرایط فعلی می‌شود. این مساله‌ای است که در سال‌های آینده تهدیدش برای ما جدی‌تر خواهد شد. چه راهکارهایی در سطح بین‌المللی مطرح شده که می‌تواند مورد استفاده ما قرار گیرد؟

خشکسالی یک موضوع جهانی است ولی گفته می‌شود راه‌حل دارد و همکاری بین کشورها می‌تواند این مسائل را بهتر حل کند.

چالش دیگری که در داووس مورد بحث قرار گرفت، مساله محیط زیست بود. دولت‌ها در حال فشار به شرکت‌های خصوصی هستند و هزینه‌ها را برای شرکت‌هایی که آلودگی محیط زیستی ایجاد می‌کنند، افزایش می‌دهند. الان در آلمان اکثر شرکت‌هایی را که آلودگی ایجاد می‌کنند مجبور کرده‌اند که سبز شوند یا خاک آلمان را ترک کنند. این یک جریان جدی در آمریکا است. چینی‌ها هم به خصوص در دوره رئیس‌جمهور جدید در این باره برنامه‌ریزی‌های جدی کرده‌اند. نخست‌وزیر چین که در داووس امسال هم شرکت کرده بود خیلی به این موضوع توجه داشت و می‌گفت از اولویت‌های بسیار مهم ما با نرخ رشد اقتصادی ۶/۸ درصد، پرداختن به مسائل محیط زیست است.

**یکی از محورهای نشست داووس بررسی ریسک‌ها و مخاطرات فراروی کشورهای جهان است. اینکه کشورها در آینده با چه مخاطراتی روبه‌رو می‌شوند. امسال در این باره به چه مواردی اشاره شد؟**

نکته‌ای که امسال به‌طور گسترده مطرح شد این بود که جهان ثروتمندتر می‌شود، اما سوال این است که آیا این ثروت توزیع هم می‌شود یا نه؟ آماري که امسال محققان داووس استخراج کرده بودند به این شرح است که ۴۱ درصد ثروت جهان در اختیار ۰/۷ درصد مردم است. ۴۲/۳ درصد دیگر ثروت نزد ۷/۷ درصد مردم جهان است. یعنی در مجموع ۸۳/۳ درصد ثروت نزد ۸/۴ درصد مردم جهان است. ۱۳/۷ درصد ثروت نیز متعلق به ۲۲/۹ درصد مردم جهان است و از همه جذاب‌تر اینکه فقط سه درصد ثروت جهان نزد ۶۸/۷ درصد مردم جهان است. امسال در ۲۲ میزگرد داووس شرکت کردم و میزگردی نبود که یک سیاستمدار، فعال اجتماعی و حتی بعضاً مدیران شرکت‌ها اشاره نکنند که این فاصله طبقاتی در جهان بسیار جدی است و آینده بشریت را تهدید

می‌کند. یکی از دلایلی که ثروت در دنیا متمرکز می‌شود، به خاطر ادغام شرکت‌هاست. نقدینگی گسترده‌ای وجود دارد که تبدیل به ادغام می‌شود. برای اینکه افراد و شرکت‌ها پول نقد را نگه ندارند، آن را تبدیل به مالکیت و دارایی‌های مولد می‌کنند و یک شرکت را می‌خرند و طبعاً سرمایه‌گذاری‌هایی می‌کنند که سود داشته باشند. اخیراً شرکت فیس‌بوک، واتس‌آپ را به قیمت ۲۱ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار خرید. الان اکثر سوپرمارکت‌هایی که در اروپاست و حالت زنجیره‌ای دارند، سرمایه‌گذاران‌شان از کشورهای عربی هستند، چون مطمئن هستند همیشه بازار خواهند داشت. مثلاً ببینید یک درصد مردم آمریکا، ۴۶ درصد مالیات این کشور را پرداخت می‌کنند.

مفهومش این است که طبقه متوسط کوچک شده است.

در غرب بله، اما در آسیا نه. در اروپا و آمریکای شمالی طبقه متوسط به شدت در حال کاهش است. اما آماري که اشاره کردید درباره توزیع ثروت، یک آمار جهانی بود. مفهومش این است که طبقه متوسط در جهان به شدت در حال کوچک شدن هستند.

در غرب، جوامع به لحاظ اقتصادی قطبی می‌شوند و این کاملاً روشن است. الان تقریباً ۴۰ درصد تولید اروپا و آمریکا صرف صادرات می‌شود که بازارهای آن در آسیاست. بازارهای مصرفی آسیا به اقتصاد اروپا و آمریکای شمالی کمک می‌کند که بتوانند موقعیت‌های جهانی خودشان را حفظ کنند. تقریباً ۴۰ درصد GDP آمریکا مربوط به صادرات است. به همین دلیل است که کاهش قیمت نفت، محرک جدیدی برای رشد اقتصادی آسیا خواهد بود که می‌تواند به صورت زنجیره‌ای، وضعیت اروپا و آمریکای شمالی را هم بهتر کند، تا بتوانند بازارهای آنها را به اصطلاح تامین کنند. شرکتی مثل بی‌ام‌و (BMW) در شش ماهه دوم سال گذشته میلادی، ۱۷ هزار اتومبیل در چین فروخت که این نسبت به سال گذشته ۴۰ درصد افزایش داشته است که این وضعیت برای دیگر شرکت‌های غربی هم صادق است. مهم‌ترین محرک شرکت‌های اروپایی و آمریکایی بازارهای چین و آسیاست، به خاطر تقاضایی که آنجا وجود دارد و اینجاست که باید کاهش قیمت نفت را در یک ماتریس جهانی مورد ارزیابی قرار داد. الان هزینه‌های انرژی در آمریکا کاهش پیدا کرده است. در دسامبر ۲۰۱۴، در آمریکا ۲۳۰ هزار شغل جدید ایجاد شده است. بنزین شش ماه پیش در آمریکا، گالنی ۳/۸۰ دلار بود، الان ۲/۴۰ دلار شده است. آمریکا دارای یک جامعه مصرفی است که در آن مردم وقتی ببینند قیمت محصولی کاهش یافته، برای خرید آن هجوم می‌برند. به قول خودشان پروپلر (ملخ هواپیما) اقتصاد آمریکا، مصرف مردم است. اگر مصرف مردم نباشد، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. آمریکا تا سال ۲۰۲۰، روزانه ۳۰۰ هزار بشکه نفت، صادرات خواهد داشت. اولین بار، بعد از چندین دهه، کنگره جمهوریخواه قوانین صادرات نفت آمریکا را به نفع شرکت‌های نفتی تعدیل می‌کند.

ولی حتی عربستان سعودی هم از روند کاهش قیمت نفت متضرر می‌شود.

بله، عربستان در اثر کاهش قیمت نفت حدود ۹۰ میلیارد دلار از درآمد نفت خود را از دست می‌دهد که این از طریق سود ذخایر ارزی‌ای که دارد قابل جبران است. این وضعیت قیمت نفت منافی را برای عربستان دارد که در درازمدت قابل تامین است. بنابراین شرایط موجود برای عربستان مشکلی ایجاد نخواهد کرد. بدیهی‌ترین نتیجه‌ای که حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ داشت این بود که نمی‌شود در دنیا یک نقطه امن ایجاد کرد. اگر در دنیا توسعه‌های متوازن ایجاد نشود، منطقه‌ای هم امن و پیشرفته نخواهد ماند. با این اختلاف طبقاتی و توزیع ناعادلانه‌تر ثروت چطور می‌شود به جهانی امن و رو به رشد متوازن امید داشت؟

این نکاتی که شما به آن اشاره کردید، خانم لاگارد رئیس آی‌ام‌اف هم در داووس مطرح کرد. او گفت این شکاف برای آینده نظم جهانی بسیار مضر است و حتماً تبعاتی خواهد داشت که اگر الان جلوی آن را نگیریم، بعداً باید تبعاتش را بپذیریم که بسیار جدی‌تر خواهد بود.

## **پس از بررسی تهدیدها و مخاطرات، آیا در بخش پیشنهادها هم موضوعات جدیدی در داووس مطرح شد؟**

سه پیشنهاد بسیار شاخص در میزگردها و سخنرانی‌های امسال برای اصلاح نظام‌های اقتصادی کشورهای مختلف مطرح شد.

- اولین آن اعطای فرصت به شهروندان است، یا در واقع مشارکت همگانی و همه را شریک کردن تا منابع اقتصادی در کشورها در انحصار نباشد، بلکه تا امکان دارد آن را گسترده کنند که در اختیار اقشار مختلف اجتماعی قرار بگیرد.
- دوم اینکه، آموزش سنتی باید کنار گذاشته شود و انسان‌ها باید برای مهارت‌های جدیدی آموزش ببینند که با دنیای دیجیتال و تصمیم‌گیری پیچیده امروز، بیشتر سنخیت داشته باشد. انسان‌ها نیازمند مهارت‌های جدید هستند و باید در مدارس، یک بازبینی اساسی شود که به کسی که امروز دیپلم می‌گیرد، چه مهارت‌ها و دانشی باید منتقل شود. پیشنهاد این بود که تا جایی که امکان دارد، یک بینش جهانی به شهروندان منتقل شود که بتوانند بهتر فکر کنند و تصمیم بگیرند و کار انجام دهند و کارهایشان را بتوانند پیش ببرند.
- نکته سوم اینکه، کشورها باید خودشان را با تکنولوژی‌های جدید آشنا کنند. هیچ دولت و شرکت و موسسه و فردی نمی‌تواند مستقل از این تکنولوژی جدید نه فکر کند و نه تصمیم بگیرد و نه زندگی

کند. دولت‌ها باید این فرآیند را که انسان‌ها با فناوری‌های جدید آشنا شوند تسهیل کنند که نهایت بهره‌برداری را برای سودآوری و افزایش کارآمدی در زندگی عمومی‌شان به همراه داشته باشد.